

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَ وَلِلْأُمَّةِ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَ لَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَلَا تَنْكِحُوا
الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَ لَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَ لَوْ أَعْجَبَكُمْ أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ اللَّهُ
يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَ الْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَ يُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ^۱

با توجه به مقاله قبل این سؤال مطرح می‌گردد که در سیره معصومین علیهم‌السلام و
در نگرش قرآن به امر تفکر و تحقیق چگونه است؟

آیا دین اسلام و مذهب تشیع، دینداری بدون تفکر و تعمق پذیرفته است؟

اگر دینداری بدون تعمق و معرفت قابل پذیرش نیست، از نظر معصومین علیهم‌السلام
معرفت در دین را چگونه می‌بایست کسب نمود؟

در علم درایت حدیث و تفسیر قرآن ملاک و ضوابطی برای تبیین معانی و
کلمات بیان شده است که محققین را برای رسیدن به معنای واقعی کلمات
یاری می‌کند.

به عنوان مثال کلمه صلوه به معنی نماز و تأکید قرآن به اقامه نماز از طرف
شارع مقدس از این قبیل ملاکها می‌باشد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَ امْسَحُوا
بِرُءُوسِكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ^۲

[هان ای کسانی که ایمان آوردید چون خواستید به نماز بایستید صورت و دستهایتان را تا
آرنجها بشوئید، و پای خویش را تا غوزک مسح کنید.]

حال این سؤال مطرح است که آیا این ضوابط برای تفسیر و معنی کلماتی از قبیل
تفکر، تدبر، تعقل و تفقه که در قرآن یافت می‌شود نیز صدق میکند؟ یا خیر؟

^۱ سوره بقره آیه ۲۲۱

^۲ سوره مائده آیه ۶

با توجه به مقالات قبل و مباحثی که تاکنون مطرح گردیده است، این نکته قابل بررسی است که آیا دیندار بودن در زندگی بشر امری لازم و ضروری است .

عده ای که در جواب این سؤال به لزوم دینداری تأکید کرده اند ، ولی در خصوص تعمق و تعقل به تردید افتاده و گفته اند : دینداری صرف و بدون تعمق برای رسیدن به هدف کافی است، و حتی اضافه کرده اند که تفکر و تعمق در دین گمراه کننده و باعث ایجاد شبهات می گردد.

برای بررسی بیشتر به نقل روایاتی از ائمه معصومین علیهم السلام می پردازیم .

أَبِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ رَجُلٍ مِنْ هَمْدَانَ عَنْ عَبِيدِ اللَّهِ بْنِ الْوَلِيدِ الْوَصَّافِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ كَانَ يَرَى مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ عليه السلام رَجُلًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ يَطُولُ سُجُودَهُ وَ يَطُولُ سَكُوتُهُ فَلَا يَكَادُ يَذْهَبُ إِلَى مَوْضِعٍ إِلَّا وَهُوَ مَعَهُ فَبَيْنَمَا هُوَ مِنَ الْأَيَّامِ فِي بَعْضِ حَوَائِجِهِ إِذْ مَرَّ عَلَى أَرْضٍ مُعْشَبَةٍ يَزْهُو وَيَهْتَزُّ قَالَ فَتَأَوَّهَ الرَّجُلُ فَقَالَ لَهُ مُوسَى عَلَى مَا ذَا تَأَوَّهْتَ قَالَ تَمَنَّيْتُ أَنْ يَكُونَ لِرَبِّي حِمَارٌ أَرْعَاهُ هَاهُنَا قَالَ وَ أَكْبَّ مُوسَى عليه السلام طَوِيلًا بِبَصَرِهِ عَلَى الْأَرْضِ اغْتِمَامًا بِمَا سَمِعَ مِنْهُ قَالَ فَانْحَطَّ عَلَيْهِ الْوَحْيُ فَقَالَ لَهُ مَا الَّذِي أَكْبَرْتَ مِنْ مَقَالَةِ عَبْدِي أَنَا أُوَاخِذُ عِبَادِي عَلَى قَدْرِ مَا أُعْطِيْتَهُمْ مِنَ الْعَقْلِ^۱

(ترجمه)

در این روایت به روشنی مشخص است که معصوم به ارزش تعقل و تفکر اشاره کرده و میزان پیشرفت و برتری را به میزان عقل دانسته چون کسب بیشتر دانش برای کسانی که دارای تعمق در فکر نیستند میسر نخواهد بود .

(حدیث)

^۱ بحار الأنوار ۱ ۹۱ - باب ۱ - فضل العقل و ذم الجهل حدیث ۲۱

اگر تعمق و تدبر بیشتر ملاکی برای دینداری سطوح بالاتر نیست چرا حضرت موسی علیه السلام درباره امت خود اندوهگین شدند، و چون ناراحتی بدون دلیل، عملی بیهوده و عبث است، و عمل قبیح از پیامبر خدا سر نخواهد زد.

و به چه دلیل خداوند متعال به پیامبرش می فرماید که توان این مردم در همین حد است، این حدیث مشخص می سازد که اگر مردم قدرت تعمق و تفکر بیشتری داشتند، موجب رضایت و خشنودی خداوند و پیامبرش می شدند.

الْمُفِيدُ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدِ التَّمَارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَاسِمِ الْأَنْبَارِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحِيمِ بْنِ قَيْسِ الْهَلَالِيِّ عَنِ الْعُمَرِيِّ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ السَّهْمِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ أَوْصَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام فَقَالَ فِيمَا أَوْصَى بِهِ إِلَيْهِ يَا بَنِيَّ لَا فَقْرَ أَشَدَّ مِنَ الْجَهْلِ وَلَا عَدَمَ أَشَدَّ مِنْ عَدَمِ الْعَقْلِ وَلَا وَحْدَةَ وَلَا وَحْشَةَ أَوْحَشُ مِنَ الْعُجْبِ وَلَا حَسَبَ كَحُسْنِ الْخُلُقِ وَلَا وَرَعَ كَالْكَفِّ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ وَلَا عِبَادَةَ كَالْتَفَكُّرِ فِي صَنْعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَا بَنِيَّ الْعَقْلُ خَلِيلُ الْمَرْءِ وَالْحِلْمُ وَزِيرُهُ وَالرَّفْقُ وَالِدُهُ وَالصَّبْرُ مِنْ خَيْرِ جُنُودِهِ يَا بَنِيَّ إِنَّهُ لَا بُدَّ لِلْعَاقِلِ مِنْ أَنْ يَنْظُرَ فِي شَأْنِهِ فَلْيَحْفَظْ لِسَانَهُ وَ لِيَعْرِفْ أَهْلَ زَمَانِهِ يَا بَنِيَّ إِنَّ مِنَ الْبَلَاءِ الْفَاقَةَ وَأَشَدُّ مِنْ ذَلِكَ مَرَضُ الْبَدَنِ وَأَشَدُّ مِنْ ذَلِكَ مَرَضُ الْقَلْبِ وَإِنَّ مِنَ النِّعَمِ سَعَةَ الْمَالِ وَأَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ صِحَّةَ الْبَدَنِ وَأَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ تَقْوَى الْقُلُوبِ يَا بَنِيَّ لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ سَاعَةٌ يَنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ وَ سَاعَةٌ يُحَاسِبُ فِيهَا نَفْسَهُ وَ سَاعَةٌ يَخْلُو فِيهَا بَيْنَ نَفْسِهِ وَ لَذَّتْهَا فِيمَا يَحِلُّ وَ يُحْمَدُ وَ لَيْسَ لِلْمُؤْمِنِ بُدٌّ مِنْ أَنْ يَكُونَ شَاخِصًا فِي ثَلَاثٍ مَرَمَّةٍ لِمَعَاشٍ أَوْ خُطْوَةً لِمَعَادٍ أَوْ لَذَّةً فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ^١

ترجمه :

(مراه العقول ص ۹۳)

(امام رضا - ح ۳۲)

این نیز قابل بیان است که مرحوم علامه مجلسی ، بسیاری از احادیث این باب را مجهول ، مرسل و راویان آن را غیرقابل اطمینان دانسته ؛ اما بر حدیث فوق صحّه گذاشته و آن را مطابق با ضوابط علم حدیث و سند شناسی میداند.

امام رضا علیه السلام در این حدیث می فرمایند: آنهايي که تعقل نمی کند ، حتی اگر سجده ها و رکوع های طولانی انجام دهند،مورد توجه و عنایت قرار نمی گیرند. علامه مجلسی در تفسیر و تبیین این حدیث در کتاب مراه العقول بیان می دارند:

همانگونه که ایمان درجات مختلفی دارد طبیعی است که انسان و عبادتش نیز دارای درجات مختلفی است، اگر کسی می خواهد به درجات بالای ایمان برسد و لیاقت آن صفات را پیدا کند، باید به مرز تفکر و تعقل برسد.

لازم به تذکر است که، تمامی مردم در یک سطح و میزان تعقل نیستند و هر کس به میزان توانائی خویش مورد سؤال قرار میگیرد.

لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ ..^۱

خدا هیچ کس را تکلیف نکند مگر به قدر توانائی او (و روز جزا) نیکی‌های هر شخصی به سود خود او و بدیهایش نیز به زیان خود او است. [

به این دلیل است که امیرالمؤمنین علی علیه السلام به تنهایی در بیابانهای کوفه به کمیل می فرمایند: مردم سه دسته هستند، دسته ای افراد زیرک و با هوشی هستند که پیگیر امور دنیوی خود بوده ولی دیندار نیستند، دسته دیگر افرادی دیندار قشری که سر و کاری با امور عقلی و تفکر ندارند و دسته سوم افراد دیندار و متفکر هستند که تعداد آنان بسیار کم و محدود است.

در کتاب اصول کافی از قول امام صادق علیه السلام اینگونه نقل شده است:
دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقُلْتُ لَهُ وَ اللَّهُ مَا يَسْعَكَ الْقُعُودُ فَقَالَ وَ لِمَ يَا سَدِيرُ قُلْتُ لِكَثْرَةِ مَوَالِيكَ وَ شِيعَتِكَ وَ أَنْصَارِكَ وَ اللَّهُ لَوْ كَانَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام مَا لَكَ مِنَ الشَّيْعَةِ وَ الْأَنْصَارِ وَ الْمَوَالِي مَا طَمَعَ فِيهِ تَيْمٌ وَ لَا عَدِيٌّ فَقَالَ يَا سَدِيرُ وَ كَمْ عَسَى أَنْ يَكُونُوا قُلْتُ مِائَةَ أَلْفٍ قَالَ مِائَةَ أَلْفٍ قُلْتُ نَعَمْ وَ مِائَتِي أَلْفٌ قَالَ مِائَتِي أَلْفٌ قُلْتُ نَعَمْ وَ نِصْفَ الدُّنْيَا قَالَ فَسَكَتَ عَنِّي ثُمَّ قَالَ يَخْفُ عَلَيْكَ أَنْ تَبْلُغَ مَعَنَا إِلَى يَنْبَعٍ قُلْتُ نَعَمْ فَأَمَرَ بِحِمَارٍ وَ بَعْلٍ أَنْ يُسْرَجَا فَبَادَرْتُ فَرَكِبْتُ الْحِمَارَ فَقَالَ يَا سَدِيرُ أ تَرَى أَنْ تُؤَثِّرَنِي بِالْحِمَارِ قُلْتُ الْبَعْلُ أَزِينُ وَ أَنْبِلُ قَالَ الْحِمَارُ أَرْفُقُ بِي فَنَزَلْتُ فَرَكِبْتُ الْحِمَارَ وَ رَكِبْتُ الْبَعْلَ فَمَضَيْنَا فَحَانَتِ الصَّلَاةُ فَقَالَ يَا سَدِيرُ أَنْزِلْ بِنَا نَصَلْ ثُمَّ قَالَ هَذِهِ أَرْضٌ سَبِيحَةٌ لَا تَجُوزُ الصَّلَاةُ فِيهَا فَسِرْنَا حَتَّى صِرْنَا إِلَى أَرْضٍ حَمْرَاءَ وَ نَظَرُ إِلَى غُلَامٍ يَرْعَى جِدَاءً فَقَالَ وَ اللَّهُ يَا سَدِيرُ لَوْ كَانَ لِي شِيعَةٌ بَعْدَ هَذِهِ الْجِدَاءِ مَا وَسَعَنِي الْقُعُودُ وَ نَزَلْنَا وَ صَلَّيْنَا فَلَمَّا فَرَعْنَا مِنَ الصَّلَاةِ عَطَفْتُ عَلَى الْجِدَاءِ فَعَدَدْتُهَا فَإِذَا هِيَ سَبْعَةٌ عَشْرٌ^۲

عده ای از دوستداران امام برای حضور در کلاس ایشان در شهر مدینه برقرار می شد به خدمت ایشان رسیدند و از آن حضرت خواستند که با داشتن این تعداد شاگرد جهت برقراری حکومت ظاهری انقلاب نموده و زمام امور مسلمین

^۱ سوره بقره آیه ۲۸۶

^۲ اصول کافی ج ۲ ص ۲۴۲ باب فی قله عدد المؤمنین

را در دست گیرند؛ امام صادق علیه السلام در جواب آنان به کیوتران داخل حیاط اشاره نمودند و فرمودند من به تعداد این کیوترها (هفده عدد) یار و همراه ندارم. این روایات نشان می دهند که امامان و زمام داران اصلی حکومت دنیا و آخرت به دنبال چه سنخ افرادی هستند.

به همین دلیل است که در روایات متعددی به این موضوع اشاره شده است :
جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَالٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ مَا كَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَ الْعِبَادَ بِكُنْهِ عَقْلِهِ قَطُّ وَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ^۳

اینگونه روایات نشان دهنده آن است که باید با هر کس به میزان قدرت تعقل و علم او سخن گفت ، اما این بدان معنی نیست که کاملاً تعقل و تفکر را به ورطه فراموشی سپرده و علم را فقط تذکر و یادآوری بدانیم و به دنبال کسب علم و معرفت نرویم.

أَبِي عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ يَزِيدَ الرَّزَّازِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام يَا بَنِيَّ اعْرِفْ مَنَازِلَ الشَّيْعَةِ عَلَى قَدْرِ رَوَايَتِهِمْ وَ مَعْرِفَتِهِمْ فَإِنَّ الْمَعْرِفَةَ هِيَ الدَّرَائِيَةُ لِلرَّوَايَةِ وَ بِالذَّرَائِيَاتِ لِلرَّوَايَاتِ يَعْلُو الْمُؤْمِنُ إِلَى أَقْصَى دَرَجَاتِ الْإِيمَانِ^۴

از ائمه معصومین علیهم السلام روایات و احادیث فراوانی درباره اهمیت درایت در روایت و فضیلت و برتری آن نسبت به قرائت هزار روایت مطرح گردیده است. علم درایت در حدیث شناسی به معنای یادگیری علم سند شناسی و دانستن مراحل بحث و جمع بندی احادیث و تطبیق مفهومی آن با مباحث و آیات

^۳ الکافی ۱ ۲۳ کتاب العقل و الجهل ص : ۱۰ ح ۱۵

^۴ بحار الأنوار ج : ۱ ص : ۱۰۶ - حدیث ۲۱

قرآن ، ناسخ و منسوخ ، مطلق و مقید ، شأن نزول ، تأویل و تفسیر آیات و روایات است. که با توجه به این مقدمات یک فقیه مجتهد می تواند در علوم اسلامی و مسائل آن حکم صادر کند.

حال امور اعتقادی و ایمان ، مسأله ای بسیار مهمتر از مسائل تقلیدی است و اهمیت استفاده از مقدمات عقلی در این امری واضح و بدیهی است.

با فرض اینکه قرآن معجزه جاوید است و برای تمام انسانها نازل شده، فهم آن بر تمام مسلمانان لازم و واجب است .

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا^۵

[هان ای کسانی که بطور اجمال ایمان آورده‌اید، بطور تفصیل به خدا و رسول او و کتابهای که قبل از او نازل کرده، ایمان آورید و کسی که به خدا و فرشتگان او و کتابها و پیامبرانش و به روز جزا کفر بورزد، در ضلال افتاده است، ضلالتی دور از طریق حق]

به تصریح این آیه نشان دهنده آن است که ایمان دارای درجات مختلف (مقول به تشکیک) است.

در اصول کافی نیز احادیث فراوانی در تأیید این موضوع و مراتب ایمان از معصومین علیهم السلام نقل شده است.

(روایت)

هر کس در مرتبه ای از درجات ایمان قرار دارد و از مراتب بعدی آن غافل و بی خبر است. مؤمن با درایت و تفکر در روایات می تواند؛ به بالاترین درجات ایمان رسیده و پله های سلوک را برای لقای الهی بپیماید.

امام باقر علیه السلام به فرزند گرامی خود امام صادق علیه السلام از مکتوبات امیرالمؤمنین علیه السلام روایت فرموده اند که ارزش و قدر و منزلت هر فرد به میزان معرفت آن شخص است.

^۵ سوره نساء آیه ۱۳۶

إِنِّي نَظَرْتُ فِي كِتَابِ لَعْلَى عليها السلام فَوَجَدْتُ فِي الْكِتَابِ أَنَّ قِيمَةَ كُلِّ امْرِئٍ وَ قَدْرَهُ مَعْرِفَتُهُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يُحَاسِبُ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ مَا آتَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ فِي دَارِ الدُّنْيَا

امام باقر عليه السلام روایات دیگری نیز در اهمیت معرفت بیان نموده اند :

أَبِي عَنْ سَعْدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ عَنْ أُمَيَّةَ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ ابْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ ابْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله لَمْ يُعْبَدِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ وَ لَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ عَاقِلًا حَتَّى تَجْتَمَعَ فِيهِ عَشْرُ خِصَالٍ الْخَيْرِ مِنْهُ مَأْمُولٌ وَ الشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونٌ يَسْتَكْثِرُ قَلِيلَ الْخَيْرِ مِنْ غَيْرِهِ وَ يَسْتَقِلُّ كَثِيرَ الْخَيْرِ مِنْ نَفْسِهِ وَ لَا يَسْأَمُ مِنْ طَلَبِ الْعِلْمِ طُولَ عُمُرِهِ وَ لَا يَتَّبِرَمُ بِطِلَابِ الْحَوَائِجِ قَبْلَهُ الدَّلُّ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الْعِزِّ وَ الْفَقْرُ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الْغِنَى نَصِيْبُهُ مِنَ الدُّنْيَا الْقُوَّةُ وَ الْعَاشِرَةُ لَا يَرَى أَحَدًا إِلَّا قَالَ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي وَ اتَّقَى إِنَّمَا النَّاسُ رَجُلَانِ فَرَجُلٌ هُوَ خَيْرٌ مِنْهُ وَ اتَّقَى وَ آخَرُ هُوَ شَرٌّ مِنْهُ وَ أَدْنَى فَإِذَا رَأَى مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنْهُ وَ اتَّقَى تَوَاضَعَ لَهُ لِيَلْحَقَ بِهِ وَ إِذَا لَقِيَ الَّذِي هُوَ شَرٌّ مِنْهُ وَ أَدْنَى قَالَ عَسَى خَيْرٌ هَذَا بَاطِنٌ وَ شَرُّهُ ظَاهِرٌ وَ عَسَى أَنْ يُخْتَمَ لَهُ بِخَيْرٍ فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ فَقَدْ عَلَا مَجْدُهُ وَ سَادَ أَهْلَ زَمَانِهِ ٦

در داستانی که در کتب روایی مطرح شده است، حضرت موسی در برخورد با فرد عابدی که تنها به عبادت پرداخته و از نعمت تعقل بی بهره بود ، و از خداوند در جزای عبادت روزانه خود حیوانی را برای چریدن در مراتع اطراف خود طلب کرد ، کم ارزش بودن عبادت بدون تفکر و زیربنای اعتقادی درست را از سوی خداوند متذکر می شود.

ابْنُ الْوَلِيدِ عَنِ الصَّقَّارِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْهَيْثَمِ الْخَفَّافِ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ هِشَامٍ عَنْ عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ رَفَعَهُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله

٦ بحار الأنوار ج ١ ص ١٠٨ باب ٤- علامات العقل و جنوده ح ٤

مَاعْبُدَ اللَّهُ بِمِثْلِ الْعَقْلِ وَمَا تَمَّ عَقْلُ أَمْرِي حَتَّى يَكُونَ فِيهِ عَشْرُ خِصَالٍ وَ ذَكَرَ مِثْلَهُ^٧

ترجمه

در حدیث ذکر شده پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به این موضوع اشاره دارد که خداوند به وسیله هیچ چیز بالاتر از عقل عبادت نمی شود. این بدان معنی است که خداوند به آن صورت که با عقل عبادت شده است، با هیچ چیز دیگری عبادت نمی شود. مرحوم علامه مجلسی در بیان تفضیلی و تشریحی خود (بیان) در ذیل روایاتی به این مضمون می فرماید:

بیان:

فی ما و عَلَيْهِ السَّلَامُ بعد قوله و العاشرة و ما العاشرة و قوله عَلَيْهِ السَّلَامُ لم يعبد الله بشيء أى لا يصير شيء سببا للعبادة و آله لها و مكملا لها كالعقل و يحتمل أن يكون المراد بالعقل تعقل الأمور الدينية و المعارف اليقينية و التفكير فيها و تحصيل العلم و هو من أفضل العبادات كسيأتي فيكون ما ذكر بعده من صفات العلماء و المجد نيل الشرف و الكرم و ساد أهل زمانه أى صار سيدهم و عظيمهم و أشرفهم عقل تنها وسیله مناسب و سریع و قابل اطمینان برای عبادت خداوند است و در روایتهای مختلفی به این موضوع اشاره شده است.

أَبِي عَنْ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ عَنْ أَبِي سَخِيلَةَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ لَا خَيْرَ فِي دِينٍ لَا تَفْقَهُ فِيهِ وَ لَا خَيْرَ فِي دِينٍ لَا تَدَبَّرُ فِيهَا وَ لَا خَيْرَ فِي نُسْكِ لَا وَرَعَ فِيهِ^٨

ترجمه

^٧ بحار الأنوار ١ ١٠٩ باب ٤- علامات العقل و جنوده ح ٦

^٨ بحار الأنوار ١ ١٧٤ باب ١- فرض العلم و وجوب طلبه و الحث ح ٤٠

مولای موحدین در این حدیث سعی و کوشش برای کسب دین عالمانه و تفقهانه را ارزشمند دانسته و انسانها را به این سمت سوق و تشویق کرده اند. امام صادق علیه السلام نیز می فرماید که دوست داشتم با تازیانه بر سر شیعیان من بزنند تا تفقه در دین پیدا کنند.

(روایت)

ترجمه

لازم است به این نکته توجه فرمائید که امام صادق علیه السلام به صورت کنایه و تمثیل به اهمیت تفکر و تفقه اشاره فرموده اند و نه اینکه اسلام دین تحمیلی و خشن است. این حدیث نشان دهنده آن است که امامان معصوم علیهم السلام از شیعیان خود انتظار کار و فعالیت بیشتر برای کسب معرفت بالاتر را دارند. اما عامه مردم به این روش دینداری تمایل نشان نداده و از فعالیت عقلی روی گردانند. زیرا بحثهای عقلی احتیاج به فعالیت فراوان و تحمل رنج و مشقت زیادی دارد، ولی کار تقلیدی احتیاج به تفکر ندارد و بسیار سهل الوصول است. این نوع تفکر در ادیان تحریف شده نیز به مقدار زیاد یافت میگردد.

در مقاله های قبل به قسمتهایی از تورات تحریف شده و همچنین عقاید انحرافی آنان اشاره شد در مسیحیت نیز اینگونه عقاید به وفور یافت میگردد که به نقل تعدادی از آنها میپردازیم:

در کتاب عصر اعتقاد نوشته آمسترفلر در بخش فلاسفه قرون وسطی ترجمه احمد کریمی^۹ نقل شده است که: جهان مسیحیت در قرون وسطی از دو گروه اندیشمندان تشکیل شده بود.

^۹ چاپ انتشارات امیرکبیر صفه ۹۰ تا ۹۹

گروهی سخن بر عدم احتیاج به تفکر و تعقل رانده و از آن بیزار بودند، زیرا خود را مخاطب کلام مستقیم خدا می دانستند و می گفتند چون خدا با ما صحبت کرده ، تمام مشکلات ما را حل و مشخص نموده ؛ دیگر به چه دلیل ما زحمت کشیده و برای حل مشکلات خود تفکر و تعقل کنیم؟! اینان بعد از مواجه با مشکلاتی که در کتابهایشان به آن اشاره ای نشده نبود به ناچار به سمت تعطیل نمودن دین رفته و باعث ایجاد فاصله بین علم و ایمان شدند.

گروه دوم معتقدند که قانون الهی بشر را مکلف به استفاده از روشهای عقلی و فلسفی برای شناختن خداوند نموده است، زیرا اولین وظیفه بشر بکار انداختن عقل است. زیرا متفکرین مسیحی در مورد معنای کلمه ایمان به بحث لغوی پرداخته و ریشه اشتقاق آن را مُستمسک خود قرار داده اند.

عده ای از عالمان مسیحی ایمان (Faith) را از ریشه لاتین کلمه فیوسا میدانند که در لغت یک نوع حالت روحی است و از سنخ علم و معرفت نمی باشد. بر این مبنا این عده از مسیحیان ایمان را از علم و معرفت جدا میدانند. اما عده ای دیگر کلمه ایمان را از ریشه فیوس دانسته که در لغت از سنخ علم و آگاهی است.

در نگرش مسیحی دین هدیه الهی است که از خارج به انسان اعطا شده است و حتی ممکن است بر علیه انسان برخیزد .

دین موهبتی است از جانب روح الهی (Sprit) که به انسان افاضه شده است. در این دیدگاه انسان ، دین را پذیرفته و خود را در برابر اراده و خواسته خدا مطیع می داند.

هربرت اسپنسر در تعریف دین میگوید که دین اعتراف به این حقیقت است که ؛ کلیه موجودات، تجلیات نیروهائی هستند که فراتر از علم و معرفت است.

در این تعریف این نکته نهفته است که ما توانائی درک مسائل مربوط به دین را نداشته و دین یک حالت روحی صرف و نازل شده از جانب پروردگار است.

در جهان اسلام نیز گروههای منحرف همچون اشاعره و حنابله به وجود آمده آمده اند که پا در راه مسیحیان گذاشته و منکر لزوم تعقل و تفکر در دینداری

شده اند. این نوع اندیشه در بین شیعیان نیز رسوخ کرده و ریشه دوانیده است. که متأسفانه بعضی از شیعیان نیز از روی نا آگاهی به اشاعه این اعتقاد می پردازند. البته آنچه در شیعه پدید آمد، اولاً عمومیت نداشت و ثانیاً شدید نبود و نمی توانست آن عمومیت و یا شدت را که در میان دیگر مذاهب بدست آورد پیدا کند، اما کم و بیش تا آن اندازه که آزار اهل تحقیق را فراهم کند ، در عصر اخیر وجود داشته و دارد. صدرالمتألهین در مقدمه کتاب اسفار اربعه از همین طبقه می نالد آنجا که میگوید :

«همانا گرفتار جماعتی نفهم شده ایم ، که چشمشان از دیدن انوار و اسرار حکمت ناتوان است و دیدگانشان مانند دیدگان خفاش تاب نور را ندارد. اینها تعمق در امور ربّانی، معارف الهی و تدبیر در آیات سبحانی را بدعت، و هرگونه مخالفت با عقاید عامیانه را ضلالت می شمارند. گویی آنان حنابله از اهل حدیث اند که مسأله واجب و ممکن و قدیم و حادث برایشان متشابّهات است و تفکرشان از حدود اجسام و مادیات بالاتر نمی رود ..»

حدیث از مرآة العقول (

ترجمه

این گروه برای سخن خود به این حدیث استناد کرده که مرحوم علامه مجلسی در کتاب مرآة العقول نقل فرموده اند ؛ در صورتیکه ایشان در ادامه حدیث و تفسیر آن ، سلسله راویان را قابل اطمینان ندانسته و این حدیث را از جانب معصومین علیهم السلام نمی داند.

لازم به ذکر است که مرحوم شهرستانی در کتاب الملل و النحل در مورد عقاید ابوالحسن اشعری اینگونه نقل می کنند که آیا خداوند پیامبر معصوم خود را بیگناه به جهنم می برد و یا نمیتواند؟

و خود در ادامه می گوید اگر بگوییم که خدا این کار را انجام نمیدهد برای خدا تعیین تکلیف نموده ایم و اگر بگوئیم نمیتواند باید خدا را عاجز و ناتوان در انجام بعضی امور بدانیم که این دو فرض درباره خدا غیر قابل تصور است، و در نتیجه قابل قبول نیست که خداوند نتواند پیامبر معصوم خود را بدون گناه به جهنم ببرد!.

لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَقُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِِلْحَافًا وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ^{۱۰}

[صدقه از آن] فقرائی است که در راه خدا از کار مانده اند، و نمی توانند سفر کنند، اشخاص بی خبر آنان را بسکه مناعت دارند توانگر می پندارند، تو آنان را با سیمایشان می شناسی، از مردم به اصرار گدائی نمی کنند، هر متاعی انفاق می کنید خدا به آن دانا است]

اشاعره به این آیه نیز اشاره می کنند که خداوند مورد سوال قرار نمی گیرد و هر عملی را که به خواهد و صلاح بداند انجام خواهد داد.

علمای شیعه و معتزله در پاسخ به این اشکال اشاعره میگویند که اگر خداوند این عمل را انجام دهد، ظلم است و ظلم در مقابل عدل است و بر طبق نص؛ خداوند عالم و حکیم جز به عدل رفتار نمی کند.

اشاعره که از پاسخ منطقی به این سخن بازمانده بودند در پی انکار حسن و قبح عقلی برآمدند و به طور کلی عقل را کنار گذاشتند.

آنان قصد داشتند با مطرح کردن این بحث اشتباهات و ظلم حکام جائر بنی امیه و بنی العباس را توجیه کنند.

استاد مرتضی مطهری در شرح کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم^{۱۱} بیان میدارد که طرح مباحث عمیق الهی از طرف ائمه اطهار و در رأس آنان حضرت علی علیه السلام سبب این شده است که، عقل شیعی از قدیم به صورت عقل فلسفی و استدلالی درآید. در میان اهل سنت نیز طرز تفکر گروه معتزله به شیعه نزدیک است و کم و بیش از عقل استدلالی و فلسفی بهرمنند بوده اند.

^{۱۰} سوره بقره آیه ۲۷۳

^{۱۱} جلد ۵ صفحه ۱۸-۱۹

احمد امین مصری در جلد اول کتاب **ظهی الاسلام** این مطلب را تصدیق میکند، وی پس از بحثی درباره حرکت فلسفی و تعقلی در مصر به وسیله خلفای فاطمی که شیعه بودند میگوید :

« اساسا فلسفه به تشیع بیش از اهل سنت می چسبد. در همه زمانها و مکانهایی که تشیع رواج داشته، فلسفه رونق گرفته ، مانند دوره فاطمیون مصر و آل بویه، و حتی در عصر اخیر هم عنایت جهان تشیع به مباحث عقلی بیش از جهان تسنن است »
احمد امین علت گرایش بیشتر شیعه را به مباحث عقلی تمایل شیعه به باطنی گری معرفی می کند .

سفیان بن عیینه یکی از فقهای جماعت عامه، گفته است :
« هرچه خداوند خودش را در قرآن توصیف کرد نباید تفسیر کرد و درباره اش بحث نمود. تفسیر اینگونه آیات، تلاوت آنها و سکوت درباره آنها است. »
درباره مالک بن انس، یکی از فقهای چهارگانه عامه، نوشته اند:

« شخصی از مالک درباره آیه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى^{۱۲}» سؤال کرد، وی آنچنان خشمناک گشت که هرگز آنچنان خشمناک دیده نشده بود، عرق بر چهره اش نشست، جمع حاضر همه سرها را پایین افکندند، پس از چند لحظه مالک سر برداشت و گفت: کیفیت نا معلوم، و استواء خداوند بر عرش معلوم و اعتقاد به آن واجب و سؤال هم بدعت است. »

مالک آنگاه خطاب به پرسش کننده گفت : « تو که چنین پرسشهایی می نمائی می ترسم که گمراه باشی». سپس فرمان داد او را از جلسه خارج کردند. این جمله: «الکیفیه مجهوله و السؤال بدعه» ظاهرا جمله شایعی بوده، در آن زمان که همه اهل حدیث (اشاعره و حنابله) در پاسخ پرسش کنندگان گستاخ! اینگونه می گفته اند. عین همین جمله از احمد حنبل نیز نقل شده است.

شبلی نعمان در جلد اول کتاب تاریخ علم کلام میگوید :
« رویه محدثین و فقها این بود که با اهل هیچ کیش و مذهبی جز با هم کیشان خود معاشرت نمی کردند، یکی از دلایل آن این بود که آنها معاشرت با

^{۱۲} سوره طه آیه ۵ (ترجمه : خدای رحمان بر عرش استیلاء دارد)

غیر را خوب نمی دانستند و دیگر اینکه در تلاش و جستجوی احادیث و تفحص و تحقیق در نقل روایت مجال اینکه به کارگیری نظرات دیگران بپردازند نداشتند و نتیجه این می شد که صدای مخالفان مذهب به سمع آنها نمی رسید و اعتراضاتی که علیه اسلام می شد به کلی بی خبر بودند. طرف صحبت و خطاب آنها فقط گروه پیروان و معتقدین خود بود و ایشان هم آنچه که به آنها گفته می شد بدون عذر قبول می نمودند. این مردم وقتی که از محدثین می پرسیدند که «**خدا وقتی که جسم نیست چگونه بر عرش ممکن است متمکن باشد؟**» در جواب می گفتند: «**الکیفیه مجهوله و السؤال بدعه**» کیفیت آن نا معلوم و سؤال هم بدعت است و آن بیچاره ها هم خاموش می نشستند، و لذا برای محدثین جهت رفع این ابهام ضرورتی پیدا نمی شد، بر خلاف متکلمین، خاصه معتزله که با مردم هر فرقه مذهبی مراوده داشتند و مخصوصا با آنها مناظره و مباحثه می کردند و چون جواب تحکمانه و آمرانه در مورد آنها بی نتیجه بود، مجبور بودند اصل حقیقت را اظهار دارند و عقده اجمال و ابهام را بکشایند.^{۱۳}

ولی وقتی که به سیرهء شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله و خاندانش مراجعه می کنیم هرگز به چنین جواب های تحکم آمیز و آمرانه و به اصطلاح «سربالا» بر نمی خوریم؛ در هیچ موردی سؤال را محکوم نکرده و بدعت نشمرده و جمله «السؤال بدعه» را که نشانه ضعف است شعار خود قرار نداده اند.

درباره همان آیه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» و اینکه معنی عرش چیست و استواء بر عرش چه معنی ای دارد مکرر از ائمه اطهار پرسشهایی شده است و در همه موارد به شرح و توضیح و تفسیر آن پرداخته اند. در توحید صدوق و اصول کافی بابی تحت همین عنوان باز شده و احادیث زیادی نقل شده است. در همه آنها از همین موضوع سؤالاتی شده و ائمه اطهار پاسخ گفته اند و از جمله مسائلی که در آیات اول سوره حدید طرح شده است.

^{۱۳} تاریخ علم کلام ص ۱۱ و ۱۲

مطابق حدیث زیر از امام سجاد علیه السلام آن آیات ، خاص ژرف اندیشان است.
 مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنِ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ
 قَالَ قَالَ سئِلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه السلام عَنِ التَّوْحِيدِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَلِمَ أَنَّهُ يَكُونُ فِي
 آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَالْآيَاتِ مِنْ سُورَةِ الْحَدِيدِ إِلَى
 قَوْلِهِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ فَمَنْ رَامَ وَرَاءَ ذَلِكَ فَقَدْ هَلَكَ^{۱۴}

خداوند می دانست که در آخر الزمان گروههای ژرف اندیش خواهند آمد، از این رو «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» و آیات اول سوره حدید را فرستاد و هرکس سخنی غیر آنها بگوید هلاک خواهد شد. «

استاد علامه طباطبائی در مقدمه بحث تفسیری آیه ۵۴ سوره اعراف ، با الهام از آیات کریمه قرآن و روایاتی که از ائمه معصومین علیهم السلام در این زمینه رسیده است بحث ژرف و محققانه درباره این مطلب به شرح بیان زیر پرداخته اند :

« مردم در شرح امثال این آیات مسلک های مختلف انتخاب کرده اند. اکثر پیشینیان (از عامه) برآنند که بحث در اینگونه آیات روا نیست، علم اینها را باید به خدا واگذار کرد. این دسته بحث از «حقایق دینی» و تعمق در ماوراء ، ظواهر الفاظ کتاب و سنت را ناروا و بدعت می شمارند. اما عقل بر خلاف نظر آنها حکم می کند! و کتاب و سنت نیز آنان را تأیید نمی نماید. آیات قرآن به شدت تمام به تدبر و تعمق و کوشش در معرفت خدا و آیات خدا به وسیله تذکر ، تفکر ، نظر و استدلالات عقلی دعوت می کند ، و روایات متواتر بالمعنی نیز در همین معنی آمده است. معنی ندارد که به مقدمه ای که مستلزم نتیجه ای است امر شود ، اما خود نتیجه ممنوع باشد. دعوت به تذکر و تفکر برای معرفت است نه برای چیز دیگر ... »^{۱۵}

به این نکته نیز باید توجه داشت که طریق اصحاب عقل و استدلال طریقی معتدل و سالم است و برای حفظ جامعه بشری از وسوسه ها و خطرهایی که از ناحیه پریشان اندیشان پیش می آید مؤثر و سودمند است .

^{۱۴} الکافی ج ۱ ص ۹۱ باب النسبة ح ۳

^{۱۵} تفسیر المیزان ج ۸ ص ۱۵۷

آئین مقدس اسلام در دعوت مردم به تأمل و تدبر به هیچ وجه درنگ نکرده و همواره آنان را به عبرت آموختن از حوادث و اعتبار موجودات فراخوانده است. عبرت گیری از حوادث تنها به کمک عقل امکان پذیر می‌گردد و راه دیگری در این باب شناخته نشده است.

آیه شریفه «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ^{۱۶}» و آیات دیگری که به همین مضمون در قرآن مجید وارد شده می‌تواند شاهد روشن و نیرومندی بر این مدعا به شمار آید. اگر کسی در این آیه و آیات مشابه آن تأمل نماید به آسانی در می‌یابد که استعمال قیاس عقلی یک امر لازم و ضروری است زیرا عبرت آموختن از حوادث و اعتبار موجودات جز استنباط امور مجهول از امور معلوم چیز دیگری نیست و این همان چیزی است که یا به طور مستقیم «قیاس» نامیده می‌شود و یا اینکه از طریق قیاس بدست می‌آید.

از آنچه ذکر شد می‌توان به این نتیجه رسید که انسان باید بر اساس قیاس عقلی در موجودات جهان و حوادث هستی به نظر و تأمل بپردازد. در این مسأله نیز نمی‌توان تردید داشت که این نوع نظر یکی از کامل ترین انواع نظر بوده و از بهترین انواع قیاس به شمار می‌آید.

این همان چیزی است که در اصطلاح حکما و اهل منطق «برهان» خوانده می‌شود. اکنون اگر توجه داشته باشیم که آئین مقدس اسلام نسبت به معرفت خداوند و شناخت حقیقت موجودات از طریق برهان، نظر مساعد داشته و حتی مردم را به آن توصیه می‌نماید باید به این مسأله توجه کنیم که قبل از قدم نهادن در راه معرفت حق، تمایز میان انواع مختلف برهان لازم و ضروری خواهد بود. برای اینکه تمایز میان انواع براهین و اقسام قیاس ها معلوم گردد ناچار باید مقدمات برهان و شرایط قیاس نیز شناخته شود.

کسی نمی‌تواند ادعا کند، نظر کردن در موجودات بر اساس قیاس عقلی به حکم اینکه در صدر اسلام معمول و رایج نبوده، بدعت شناخته می‌شود، زیرا

^{۱۶} سوره حشر آیه ۲ (ترجمه : پس ای صاحبان بصیرت عبرت بگیرید)

اگر نظر عقلی در موجودات بدعت شمرده شود، باید علم «اصول فقه» و بسیاری از احکام دینی که بر موازین این علم مبتنی گشته نیز بدعت بشمار آید. زیرا در علم اصول فقه توجه به موازین عقلی بسیار دارای اهمیت است و کسی نمی تواند بدون توجه به موازین عقلی، در زمره علمای وفادار و متعهد به این علم قرار گیرد.

بسیاری از علمای اهل سنت و جماعت بر اساس قیاس شرعی به صدور فتوا مبادرت می نمایند، ولی همین اشخاص به قیاس عقلی بد بین بوده و آن را بدعت می شمارند. کسانی که با موازین قیاس آشنائی دارند به خوبی میدانند که از بکار بردن قیاس شرعی جز نوعی گمان چیزی دیگر به دست نمی آید در حالیکه قیاس عقلی مفید یقین است و در اعتبار آن نمی توان تردید کرد.

أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ^{۱۷}

[آیا چنین پنداشتید که ما شما را به عبث و بازیچه آفریده‌ایم هرگز به ما رجوع نخواهید کرد]

درک و تفسیر این آیه نیز مانند آیات ذکر شده منوط به برقراری قیاس عقلی میان مقدمات قیاس (صغری و کبری) می باشد

خلقت بدون مطرح شدن معاد بیهوده و عبث است؛ و با توجه به اینکه عمل بیهوده از خداوند عالم و حکیم سر نمیزند، به این نتیجه خواهیم رسید که خلقت بدون بازگشت نیز از خداوند صورت نخواهد گرفت.

همانگونه که ذکر شد مردم در مقام تصدیق و باور یکسان نیستند. و هر گروه یا دسته ای به یکی از طرق سه گانه^{۱۸} (برهان، خطابه، جدل) تمایل بیشتری نشان می دهند، شریعت اسلام همانند سایر شرایع آسمانی مردم را به حق و حقیقت دعوت میکند. قیاس برهانی، نیز یک نوع تلاش و کوشش عقلی است، در راه اثبات حقیقت بکار گرفته می شود. در این مسأله نمی توان شک و تردید کرد که حقیقت هرگز با حقیقت ضدیت و مخالفت ندارد و همچنین تمایز بین حق و باطل بی تردید بر عهده عقل است.

^{۱۷} سوره مومنون آیه ۱۱۵

^{۱۸} ر.ک مقاله قبل (ش ۶)

در روایات اسلامی، عقل حجت باطن شناخته شده، چنانکه شرع نیز حجت ظاهر شمرده می شود. در برخی از آیات قرآن مجید عنوان عقل از کفار سلب شده است.

وَ إِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَدَاعَوْا بِهِ وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا^{۱۹}

[ترجمه]

مرحوم ملا محسن فیض کاشانی، فضل و رحمت خداوند را به معنی عقل و شرع گرفته است و سخن خود را به آیه استشهاد می کند :

«کسانی که از فضل و رحمت خداوند یعنی عقل و شرع بی نصیب شده باشند از شیطان پیروی میکنند.»

کلمه قلیل در این آیه اشاره به اخیار و اولیاء الهی دارد. نکته دیگری که فیض کاشانی به آن استناد میکند این است که چون عقل و دین با یکدیگر متحدند خداوند در قرآن می فرماید :

اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَ لَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ^{۲۰}

[خدا نور آسمانها و زمین است نور او همچون محفظه‌ای است که در آن چراغی باشد، و چراغ در شیشه‌ای، شیشه‌ای که گویی ستاره‌ای است درخشان، و آن چراغ با روغن زیتونی صاف روشن باشد که از درخت پر برکت زیتون (سر زمین مقدس) گرفته شده باشد نه زیتون شرقی و نه غربی، در نتیجه آن چنان صاف و قابل احتراق باشد که نزدیک است خود به خود بسوزد هر چند که آتش بدان نرسد، و معلوم است که چنین چراغی نورش دو چندان و نوری بالای نور است، خدا هر که را خواهد به نور خویش هدایت کند و این مثلها را خدا برای مردمی می‌زند که خدا به همه چیز دانا است]

^{۱۹} سوره نساء آیه ۸۳

^{۲۰} سوره نور آیه ۳۵

در نظر این حکیم ربّانی عبارت « نُورٌ عَلٰی نُورٍ » به نور عقل و نور شرع اشاره دارد . حقیقت نور نیز در واقع امری واحد به شمار می آید. ^{۲۱}

همانگونه که ذکر شد تنها چیزی که می تواند از ورود شیطان در زندگی انسان جلوگیری کند پیروی از نور عقل و شرع است . انسان موجودی است که ناچار باید در یکی از این دو طریق حرکت کند. وقتی از راه عقل و شرع روی میگرداند جز گمراهی و سرگردانی سرنوشت دیگری نخواهد داشت.

این انتخاب نیز از یک اراده عقلی صورت میگیرد و انسان به همین واسطه است که از دیگر موجودات عالم متمایز شده است.

ابْنُ الْوَلِيدِ عَنِ الصَّقَّارِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ
دَعَامَةَ الْإِنْسَانِ الْعَقْلُ وَ مِنَ الْعَقْلِ الْفِطْنَةُ وَ الْفَهْمُ وَ الْحِفْظُ الْعِلْمُ فَإِذَا كَانَ تَأْيِيدُ عَقْلِهِ مِنَ
النُّورِ كَانَ عَالِمًا حَافِظًا زَكِيًّا فَطِنًا فَهَمًّا وَ بِالْعَقْلِ يَكْمُلُ وَ هُوَ دَلِيلُهُ وَ مُبْصِرُهُ [مُبْصِرُهُ] وَ مِفْتَاحُ
أَمْرِهِ ^{۲۲}

ترجمه :

متأسفانه کسانی با کج اندیشی عقاید خود را بر خلاف عقیده امامان و صاحبان خرد به اسلام و تشیع نسبت داده اند.

ملا امین استرآبادی مؤسس فرقه اخباری می گوید :

«از آیات و روایات استفاده می شود که مردم مکلف به کسب معرفت نیستند؛ بر خدا واجب است که وظایف انسان را به او معرفی کند و بر ایشان است که برای مردم پیامبر ارسال کند. بر مردم نیز واجب است از فرامین و دستورات خدا تبعیت کنند»

و برای صدق کلام خود از کتاب توحید در باب حجت خدا بر خلق ، از اصول کافی شاهد می آورد.

^{۲۱} کتاب اصول المعارف صص ۱۹۵-۱۹۶ (ماجرای فکر فلسفی)

^{۲۲} بحار الأنوار ۱ ۹۰ باب ۱- فضل العقل و ذم الجهل ح ۱۷

با توجه به نحوه قرار گرفتن این باب در اصول کافی و اسلوب نگارش کتاب های حدیثی به راحتی قابل اثبات است که لزوم ارسال پیامبر و حجت از جانب پروردگار پس از قبول و اعتقاد (ایمان) به خداوند است ، که لازمه آن بحث و تحقیق عقلی و علمی است .

در ضمن مرحوم علامه مجلسی از شش حدیث مطروحه در این باب چهار حدیث را غیر قابل استفاده و مجهول دانسته و بقیه را که از نظر مفهوم و سیاق حدیث ، با چهار حدیث دیگر کاملاً متفاوت است را تایید می نماید. ملا امین استرآبادی در کتاب فوائد المدنیه صفحه ۲۲۶ یکی از این دو روایت را نقل کرده است :

{حدیث ۲ باب بعد از باب توحید و مرآه العقول ص ۳۲۱}

با توجه به دیگر روایات و همچنین سیره ائمه معصومین ، اینگونه روایات قطعاً جعلی بوده ، و با نص صریح قرآن مطابقت ندارد .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ غَيْرُهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام الْمَعْرِفَةُ مِنْ صُنْعٍ مَنْ هِيَ قَالَ مَنْ صُنِعَ اللَّهُ لَيْسَ لِلْعِبَادِ فِيهَا صُنْعٌ ۲۳

بیان :

العدم بالضم الفقر و فقدان شیء و العجب إعجاب المرء بنفسه بفضائله و أعماله و هو موجب للترفع على الناس و التناول عليهم فيصير سببا لوحشة الناس عنه و مستلزما لترك إصلاح معايبه و تدارك ما فات منه فينقطع عنه مواد رحم الله و لطفه و هدايته فينفرد عن ربه و عن الخلق فلا وحشة أو حش منه و قوله عليه السلام و لا ورع هو بالإضافة إلى ورع من يتورع عن المكروهات و لا يتورع عن المحرمات و الشخوص الذهاب من بلد إلى

بلد و السیر فی الأرض و يمكن أن يكون المراد هنا ما يشمل الخروج من البيت و الخطوة بالضم و الكسر المكانة و القرب و المنزلة أى شخص لتحصيل ما يوجب المكانة و المنزلة فى الآخرة^{٢٤}

اگر مبنا این حدیث باشد، چگونه می توان آن را با احادیث دیگر و آیه قرآن جمع نمود؟

وَخَرَجَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَإِذَا فِي الْمَسْجِدِ مَجْلِسَانِ مَجْلِسٌ يَتَفَقَّهُونَ وَ مَجْلِسٌ يَدْعُونَ اللَّهَ وَ يَسْأَلُونَهُ فَقَالَ كِلَا الْمَجْلِسَيْنِ إِلَى خَيْرٍ أَمَّا هَؤُلَاءِ فَيَدْعُونَ اللَّهَ وَ أَمَّا هَؤُلَاءِ فَيَتَعَلَّمُونَ وَ يُفَقِّهُونَ الْجَاهِلَ هَؤُلَاءِ أَفْضَلُ بِالتَّعْلِيمِ أُرْسِلْتُ ثُمَّ قَعَدَ مَعَهُمْ^{٢٥}

ترجمه

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ^{٢٦}

[اوست خدایی که میان عرب امی (یعنی قومی که خواندن و نوشتن هم نمی دانستند) پیغمبری بزرگوار از همان مردم برانگیخت تا بر آنان آیات وحی خدا تلاوت کند و آنها را از لوث جهل و اخلاق زشت پاک سازد و شریعت کتاب سماوی و حکمت الهی بیاموزد با آنکه پیش از این همه در ورطه جهالت و گمراهی بودند]

اگر مساله تعلیم و تعلم مطرح نبوده و معرفت صنع الهی است تلاش و کوشش پیامبران برای آموزش انسانها به چه معنی و مفهوم است؟
آیا پیامبران کار بیهوده انجام می دهند و یا برخلاف نظام خداوند فعالیت می کنند؟

{مراه العقول ج ٢ ص ٢٢١ حدیث ٥}

^{٢٤} بحار الأنوار ج ١ : ص ٨٩

^{٢٥} بحار الأنوار ج ١ : ص ٢٠٦ ح ٣٥

^{٢٦} سوره جمعه آیه ٢

جناب علامه مجلسی صحت سند این روایت را غیر قابل قبول دانسته و آن را مجهول می نامند.

در علم حدیث شناسی مسائل مختلفی می بایست مورد توجه قرار گیرد. امام معصوم علیه السلام می فرمایند: احادیث ما را با نص قرآن تطبیق دهید ، اگر مطابقت نداشت بر دیوار بکوبید و قبول نکنید .

وَاللّٰهُ اَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ اُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْاَبْصَارَ وَالْاَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ۲۷

او خدا شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی دانستید و به شما گوش و دیدگان و دلها داد شاید سپاس گزایید]

خداوند بر طبق نص صریح قرآن ، حواس پنجگانه انسان را مبادی و آنها را وسایل تفکر و تعقل می داند و انسان را برای کسب علم و معرفت راهنمایی می نماید.

عِدَّةٌ مِنْ اَصْحَابِنَا عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ الْبَزَّازِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ حَمَّادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام فِي حَدِيثٍ طَوِيْلٍ اِنَّ اَوَّلَ الْاُمُوْرِ وَ مَبْدَاَهَا وَ قُوْتَهَا وَ عِمَارَتَهَا الَّتِي لَا يَنْتَفَعُ بِشَيْءٍ اِلَّا بِهِ الْعَقْلِ الَّذِي جَعَلَهُ اللّٰهُ زِيْنَةً لِخَلْقِهِ وَ نُورًا لَهُمْ فَبِالْعَقْلِ عَرَفَ الْعِبَادُ خَالِقَهُمْ وَ اَنَّهُمْ مَخْلُوْقُونَ وَ اَنَّهُ الْمُدَبِّرُ لَهُمْ وَ اَنَّهُمُ الْمُدَبَّرُونَ وَ اَنَّهُ الْبَاقِي وَ هُمُ الْفَانُوْنَ وَ اسْتَدَلُّوْا بِعُقُوْلِهِمْ عَلٰى مَا رَاَوْا مِنْ خَلْقِهِ مِنْ سَمَائِهِ وَ اَرْضِهِ وَ شَمْسِهِ وَ قَمَرِهِ وَ لَيْلِهِ وَ نَهَارِهِ وَ بِاَنَّ لَهُ وَ لَهُمْ خَالِقًا وَ مُدَبِّرًا لَمْ يَزَلْ وَ لَا يَزُوْلُ وَ عَرَفُوْا بِهِ الْحَسَنَ مِنْ الْقَبِيْحِ وَ اَنَّ الظُّلْمَةَ فِي الْجَهْلِ وَ اَنَّ النُّوْرَ فِي الْعِلْمِ فَهَذَا مَا دَلَّهُمْ عَلَيْهِ الْعَقْلُ قِيْلَ لَهُ فَهَلْ يَكْتَفِي الْعِبَادُ بِالْعَقْلِ دُوْنَ غَيْرِهِ قَالَ اِنَّ الْعَاقِلَ لِدَلَالَةِ عَقْلِهِ الَّذِي جَعَلَهُ اللّٰهُ قِوَامَهُ وَ زِيْنَتَهُ وَ هِدَايَتَهُ عِلْمٌ اَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْحَقُّ وَ اَنَّهُ هُوَ رَبُّهُ وَ عِلْمٌ اَنَّ لِحَالِقِهِ مَحَبَّةً وَ اَنَّ لَهُ كِرَاهِيَةً وَ اَنَّ لَهُ طَاعَةً وَ اَنَّ لَهُ مَعْصِيَةً فَلَمْ يَجِدْ عَقْلَهُ يَدُلُّهُ عَلٰى ذَلِكَ وَ عِلْمٌ اَنَّهُ لَا يُوَصَّلُ اِلَيْهِ اِلَّا بِالْعِلْمِ وَ طَلَبِهِ وَ اَنَّهُ لَا يَنْتَفَعُ بِعَقْلِهِ اِنْ لَمْ يُصَبْ ذَلِكَ بِعِلْمِهِ فَوَجَبَ عَلٰى الْعَاقِلِ طَلَبُ الْعِلْمِ وَ الْاَدَبِ الَّذِي لَا قِوَامَ لَهُ اِلَّا بِهٖ ۲۸

۲۷ سوره نحل آیه ۷۸

۲۸ الکافی ۱ ۲۸ کتاب العقل و الجهل ص : ۱۰ ح ۳۵

خداوند به انسانها عقل داده است تا تفکر کنند و معرفت کسب نمایند و ارزش انسان به میزان معرفت او است.
ولی ملا امین استرآبادی به حدیث ذیل استناد کرده و آن را جز مستندات خود میدانند.

مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي سَبَاطٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ عَنْ دُرُسْتِ بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ سِتَّةُ أَشْيَاءَ لَيْسَ لِلْعِبَادِ فِيهَا صُنْعُ الْمَعْرِفَةِ وَالْجَهْلُ وَالرِّضَا وَالْغَضَبُ وَالنَّوْمُ وَالْيَقَظَةُ^{٢٩}

ترجمه :

طبق این روایت شش چیز از انسان سلب شده است که علامه مجلسی سند آن را نیز مجهول میدانند.

با تفسیری که در ادامه حدیث بیان می نمایند، به تفاوت معنا و مفهوم این حدیث با دیگر روایات و همچنین سیره معصومین عليهم السلام اشاره دارد.
امام صادق عليه السلام طی احادیث ذیل می فرمایند :

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ الْعِلْمُ مَقْرُونٌ إِلَى الْعَمَلِ فَمَنْ عَمِلَ عَمِلَ وَمَنْ عَمِلَ عَمِلَ وَالْعِلْمُ يَهْتَفُ بِالْعَمَلِ فَإِنْ أَجَابَهُ وَإِلَّا ارْتَحَلَ عَنْهُ □

^{٢٩} الكافي ١ ١٦٤ باب اختلاف الحجّة على عباده ح ١

^{٣٠} الكافي ١ ٤٤ باب استعمال العلم ص : ٤٤ ح ٢

و همچنین در روایت دیگر می فرمایند :

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِيَّاكَ وَ خَصَلْتَيْنِ فَفِيهِمَا هَلَكَ مَنْ هَلَكَ إِيَّاكَ أَنْ تُفْتِيَ النَّاسَ بِرَأْيِكَ أَوْ تَدِينُ بِمَا لَا تَعْلَمُ^{۳۱}

حضرت صادق عليه السلام در این روایت به کم ارزش بودن عبادت کسانی که بدون تعقل، و تفقه و علم عبادت می کنند؛ اشاره فرموده اند و انسان را به سوی فراگیری و کسب علم و معرفت سفارش و راهنمایی نموده اند. عبادات جز واجبات و ضروریات دین است، ولیکن بهتر و پسندیده تر است که با تفکر و اعتقاد درست همراه باشد تا بتواند، درجه و رتبه عابد را افزایش دهد. فیلسوفان مسلمان نیز به این نکته توجه خاص داشتند و بر جنبه عقلانی ایمان تأکید و پافشاری فراوان کرده اند. اینان در جمع و توفیق میان عقل و دین کوشش بسیار کرده اند و برای درک معقول هر یک از اصول عقائد به تألیف کتب و رسائل فراوان پرداخته اند. درک معقول هر یک از اصول عقائد تنها به این معنا نیست که اصول اعتقادی دین از طریق برهان برای دیگران اثبات گردد، بلکه درک معقول عقاید دین بدین معنی است که انسان بتواند به درک و فهم عمیق تر ایمان خویش نائل گردد. به عبارت دیگر می توان گفت ایمان انسان تنها هنگامی قوی تر و محکم تر می شود که فهم آدمی نسبت به اصول عقاید و مبادی اصول دین عمیق تر شده و ژرفتر گردد.

^{۳۱} الکافی ۱ ۴۲ باب النهی عن القول بغير علم ح ۲-

تردیدی نیست که فهم عمیق تر و ادراک ژرف تر به مراتب عقل و معقولیت بستگی دارد. در جائیکه عقل و معقول مطرح نباشد، از عمق فهم و ادراک ، سخن به میان نمی آید.

به این ترتیب اساس ایمان معرفت است و قوت و ضعف ایمان به میزان قوت و ضعف معرفت سنجیده می شود.

معرفت عقلی و شناخت برهانی از بارزترین انواع معرفت است. به هر صورت اندیشیدن و استدلال کار عقل است و انسان نمی تواند از اندیشیدن و استدلال فرار کند و بگریزد.

در پایان این نکته را نیز متذکر می شویم که انسان میبایست در راه عبودیت حضرت حق به وسیله عقل و دانش، تلاش فراوان انجام دهد تا بتواند به لقای رب و مرتبه عبادت حقیقی خداوند نائل گردد.

هر کس که خواهان رسیدن به اقصی درجات ایمان است میبایست علاوه بر قرائت روایت به درایت آن نیز پردازد، در دسته متعبدان فقیه قرار بگیرد تا مصداق این روایت علوی که از مردم دو دسته پشت مرا شکستند ، دسته اول عالمانی که به علم خود عمل نمی کنند و دسته دوم جاهلانی که بر جهل خود عمل کرده و بر آن حکم میکنند ، قرار نگیرد .